

تحلیلی از شعر آفتابی خاقانی

مهدی نیک‌منش*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا (س)، تهران
(تاریخ دریافت: ۹۲/۰۲/۱۱، تاریخ تصویب: ۹۲/۰۸/۱۵)

چکیده

در قرن ششم هجری با چهار حوزه ادبی ماوراءالنهر، خراسان، عراق و آذربایجان روبه‌رویم که در مقایسه با حوزه واحد خراسان از گستره و موقعیت متفاوتی برخوردارند. با وجود این، گستردگی جغرافیا، دوری شاعران از یکدیگر و حتی تفاوت لهجه، دلیلی برای بی‌خبری آنان از شعر یکدیگر نبوده است؛ بلکه استقبال آنان از اشعار یکدیگر، نشان از پیوند و ارتباط عمیق میان آنان دارد. از نمونه این پیوندها می‌توان به مجموعه اشعاری اشاره کرد که با ردیف «آفتاب» سروده شده و به نام «شعر آفتابی» مشهور گشته‌اند. یکی از مهم‌ترین این سروده‌ها از آن خاقانی و با مطلع زیر است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد، دیگر آفتاب

افزون بر خاقانی، انوری، اثیر اخیسکتی، سیف فرغانی، محتشم کاشانی، بیدل، حزین لاهیجی و... از جمله شاعرانی به شمار می‌روند که اشعاری با همین وزن، قافیه و ردیف دارند. خاقانی این قصیده را در مدح قزل ارسلان، فرمانروای آذربایجان سروده است. اهمیت بررسی این چکامه، افزون بر پیوند با دیگر اشعاری که در مدح وی انشاد کرده، در گرو فضای شعری مشابهی است که با دیگر اشعار آفتابی شاعران معاصر و متأخر خود دارد. پژوهش حاضر به تبیین و تحلیل ده نکته در قصیده آفتابی خاقانی از منظر مقایسه تصاویر و موسیقی شعر، نجوم، اسطوره-شناسی، شرح، تصحیح و ... می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: خاقانی، شعر آفتابی، قزل ارسلان، شعر مدحی.

مقدمه

شعر خاقانی شروانی را در مقام مقایسه با نثر فنی و هم‌زمان با تحول نثر می‌توان نمونه‌ی اعلا‌ی شعر فنی خواند؛ این داوری تنها از رهگذر تعقیدهای زبانی و پیچیدگی‌های لفظی او نیست؛ بلکه وی به واقع در تصویرگری، بی‌مانند تا روزگار خود و در تکنیک شعری (زیباشناسی) از سرآمدان «شعر به معنای شعر» تا روزگار خویش است. بر این نکته باید تأثیر شگرف وی را بر شعر متأخرانی چون عطار، سعدی، مولوی، حافظ^۱ و شاعران بلندآوازه‌ی سبک هندی مانند صائب تبریزی و کلیم کاشانی افزود.

یکی از موضوعات متنوع در دیوان خاقانی، موضوع «مدح» است. این موضوع که می‌توان آن را از نخستین گرایش‌های شعری خاقانی در زندگی پرفراز و نشیب وی خواند، عرصه‌ی نسبتاً گسترده‌ای از شعر او را در بر می‌گیرد. افزون بر دو ممدوح نامبردار خاندان شروانشاه - خاقان اکبر ابوالهیجا فخرالدین منوچهر بن فریدون شروانشاه و فرزندش، خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر - باید از اتابک مظفرالدین قزل‌ارسلان عثمان بن ایلدگز^۲ یاد کرد. خاقانی «از تاریخ ۵۵۶؛ یعنی آغاز سپهسالاری قزل‌ارسلان بدو پیوست» (مقدمه‌ی سجادی بر: خاقانی، ۱۳۷۳: سی و نه) و در دیوان اشعار خود ضمن چهار قصیده^۳ و یک ترکیب‌بند، به ترتیب با مطلع‌های زیر قزل‌ارسلان را ستوده است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده‌ی تو ماه سزد، دیگر آفتاب^۴

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۸)

صبح‌خیزان کز دو عالم خلوتی بر ساختند

مجلسی بر یاد عید از عید خوشتر ساختند

(همان: ۱۰۵)

صبح چون زلف شب براندازد

مرغ صبح از طرب سر اندازد

(همان: ۱۲۲)

هر صبح که نوجهان ببینم

از منزل جان نشان ببینم

(همان: ۲۶۴)

لاف از دم عاشقان ز نند صبح

بیدل دم سرد از آن ز نند صبح

(همان: ۵۰۵)

ای تاجدار خسرو مغرب که شاه چرخ

در مشرقین ز جاه تو کسب ضیا کند

(همان: ۸۴۹)

اگر بتوان به گفته خاقانی در این قطعه که او را ستوده اعتماد کرد، باید گفت خاقانی دیوان خود را بدو تحفه کرده است:

دیوان و جان دو تحفه فرستاده‌ام به تو

گردون بر این دو تحفه غیبی ثنا کند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۴۹)

از نکات بسیار قابل توجه در شرح قصاید خاقانی (و دیگر شاعران)، توجه هم‌زمان به اشعاری است که در یک موضوع سروده شده‌اند؛ چنان‌که در شرح و نقد چکامه مورد نظر ما با مطلع:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

می‌توان از قرائن و اشارات موجود در دیگر چکامه‌های او که به مدح قزل‌ارسلان پرداخته، به خوبی بهره گرفت.

۱- نقد و نظر

قصیده آفتابی خاقانی در سی‌ویک بیت و یک مطلع سروده شده است. چهار رکن یک قصیده سنتی شامل تغزل، بیت تخلص، تنه و دعای شریطه در آن دیده می‌شود. مقاله حاضر به تبیین و تحلیل ده نکته زیر درباره این چکامه می‌پردازد:

۱-۱- شعر آفتابی

ارتباط میان شاعران و مطالعه اشعار یکدیگر - به ویژه در قرن ششم^۵ - سبب شده است تا از اشعار زیبای یکدیگر استقبال کنند و چکامه‌هایی بر همان وزن و ردیف و قافیه بسرایند. خاقانی قصیده‌ای با ردیف «آفتاب» و با مطلع زیر در مدح قزل‌ارسلان سروده که خود، آن را «شعر آفتابی» نامیده است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

در دیوان شاعران پارسی‌گوی ما چند قصیده با یک وزن و قافیه با ردیف «آفتاب» وجود دارد. پیش از این ضیاء‌الدین سجادی در مقاله‌ای با نام «شعرهای آفتابی» از این سروده‌ها یاد کرده است.^۶

از میان معاصران خاقانی (۵۲۰ - ۵۷۹) می‌توان از ائیر اخسیکتی (متوفی ۵۷۷ یا ۵۷۹ هـ. ق) یاد کرد که در مدح شمس‌الدین فرامرز، قصیده‌ای با مختصات شعرهای آفتابی سروده است که مطلع آن چنین است:

گر مایه گیرد از رخت ای دلبر آفتاب

عاشق شود زمانه به صد دل بر آفتاب

(ائیر اخسیکتی، ۱۳۷۱: ۳۱)

انوری نیز که وفاتش به باور ادوارد براون ۵۸۱ و به اعتقاد اته و ژوکوفسکی میان سال‌های ۵۸۵ تا ۵۸۷ بوده است (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۶۴)، قصیده‌ای با همین وزن و قافیه و ردیف و در شکل ندایی با مطلع زیر سروده است:

ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب

خط کشیده دایره شب بر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

گویی این قصیده‌سرایی با ردیف «آفتاب» چنان جا افتاده و مرسوم بوده است که ائیر شعر خود را «شعر آفتابی» نامیده و گفته است:

زین شعر آفتابی کز کان خاطر م

لعلی است کش‌نشانده در او افسر آفتاب

(ائیر اخسیکتی، ۱۳۷۱: ۳۱)

خاقانی گفته است:

ایمن «شعر آفتابی» بگرش نگر که داد

از مهر سینه شیرش چون مادر آفتاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۹)

و انوری^۷ نیز در چکامه اخیر گفته است:

هر «شعر آفتاب» که نبود بر این نمط

خصمی کند هرآینه در محشر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

پس از خاقانی و شاعران معاصر وی در قرن ششم، شعر آفتابی مورد توجه شاعرانی چند قرار گرفته است و از این رو، اشعاری با همین وزن، قافیه و ردیف و با آغازی ندایی از خود به یادگار گذاشته‌اند:

سیف هم‌روزگار سعدی بوده و در قرن هفتم می‌زیسته است؛ از این رو هیچ شبیه‌ای در اقتباس و استقبال وی از قصیدهٔ آفتابی خاقانی و انوری و چه بسا اثیر اخیسکتی وجود ندارد:

ای جلوه کرده روی تو خود را در آفتاب

وی گشته نور روی تو را مظهر آفتاب

(سیف فرغانی، ۱۳۷۸: ۳۳)

این روند استقبال و نظیره‌گویی، از دورهٔ سیف فرغانی تا روزگار معاصر دیده می‌شود:

ای پرتو جمال تو را مظهر آفتاب

آینه‌دار حسن تو نیک‌اختر آفتاب

(حزین لاهیجی، ۱۳۷۴: ۶۹)

ای منت عرق ز جبینت بر آفتاب

سساغر زند گهر به چنین کوثر آفتاب

(بیدل دهلوی، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

متأخرین دیگری هم از این وزن، قافیه و ردیف استقبال نموده‌اند:

از می طلوع کرد چو در ساغر آفتاب

عکس تو آفتاب دگر شد در آفتاب

(امیر علیشیر نوایی، ۱۳۷۵: ۴۷)

از بس که چهره سوده تو را بر در آفتاب

بگرفته آستان تو را بر زر آفتاب

(محتشم کاشانی، ۱۳۷۳: ۵۸۳)

آخرین قصیده‌ای که به این وزن، قافیه و ردیف سراغ داریم از حاج میرزا محمد کاظم صبوری، پدر ملک‌الشعراء بهار، است. صبوری در سال ۱۳۲۲ هـ. ق درگذشته و شعر آفتابی او به این مطلع است:

از باختر دمید سوی خاور آفتاب

از خاوران نتابد گو دیگر آفتاب

(سجادی، ۱۳۴۷: ۴۳۲)

۱-۲- مشتریکات قصاید آفتابی خاقانی با اثیر اخسیکتی، انوری و سیف فرغانی

قصیده آفتابی خاقانی با مطلع:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

در بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان، در یک

مطلع، ۳۱ بیت، در مدح قزل ارسلان و با حرف ندای «ای» آغاز می‌شود.

۱-۲-۱ خاقانی و اثیر اخسیکتی

قصیده آفتابی اثیر اخسیکتی با مطلع:

گر مایه گیرد از رخت ای دلبر آفتاب

عاشق شود زمانه به صد دل بر آفتاب

در مدح شمس‌الدین فرامرز در ۴۲ بیت سروده شده است.

وزن: در بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه، ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای»

واژگان مشترک قافیه: دلبر، بر، سر، زر، مجمر، منبر، تر، در، خور، بستر، ساغر، خاور،

چاکر، گوهر، نیلوفر، مضمّر، اخضر، افسر، پرور، عبهر، دیگر، لشکر، چنبر و خاور؛ (۲۳ بیت

قافیه مشترک با قصیده خاقانی)

مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:

خاقانی:

خطبه به نام رفعت قدرش همی‌کند

در اوج برج جوزا بر منبر آفتاب

اثیر:

بر خطبه‌السوداع جمال و بهای خویش

هر روز از آن کبود کند منبر آفتاب

خاقانی:

در آفتاب عبهر تو هست تازه‌تر

گر فرّ و تازگی برسد از عبهر آفتاب

اثیر:

عبهر ز آفتاب شکفته شود ولیک

در طبع من شکفته شد از عبهر آفتاب

خاقانی:

وز بیم خوارداشت که بر زر رسید ازو

در کان همی کند رخ زر اصفر آفتاب

اثیر:

این ظلم کاز تو بر سر زر آمد و درم

بر سر کند ز دست تو خاکستر آفتاب

خاقانی:

گر چرخ چنبری بکشد سر ز حکم تو

خردش چو ذره ذره کند چنبر آفتاب

اثیر:

گردون چنبریش به صد رشته بسته پای

گر بر در تو سر کشد از چنبر آفتاب

خاقانی:

این شعر آفتابی بگرش نگر که داد

از مهر سینه شیرش چون مادر آفتاب

اثیر:

زین شعر آفتابی کاز کان خاطررم

لعلی است کش‌نشانده در او افسر آفتاب

۲-۲-۱) خاقانی و انوری

قصیده‌ی آفتابی انوری با مطلع:

ای از کمال حسن تو جزوی در آفتاب

خطت کشیده دایره شب بر آفتاب

در مدح ابوالمعالی مجدالدین بن احمد سروده شده است. این قصیده در دیوان ازرقی هروی به تصحیح سعید نفیسی، ص ۴ نیز آمده است. قصیده مذکور در دیوان ازرقی در ۳۴ بیت، در دیوان انوری تصحیح سعید نفیسی در ۳۹ بیت و در دیوان انوری تصحیح مدرس رضوی در ۴۰ بیت ضبط شده است (سجادی، ۱۳۴۷: ۴۲۸).

وزن: در بحر مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان
اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه، ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای»
واژگان مشترک قافیه: چاکر، سر، مجمر، بر، عنبر، نیلوفر، دفتر، منبر، زر، گوهر، در،
چنبر، خاور، لشکر، مضمّر، گهرپرور، افسر، ساغر؛ (۱۷ بیت با قافیه مشترک)
مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:
خاقانی:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

انوری:

زلف چو مشک ناب تو را بنده مشک ناب

روی چو آفتاب تو را چاکر آفتاب

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۹)

خاقانی:

بی روی و موی تو نبرد هیچ کس گمان

بر آفتاب عنبر و بر عنبر آفتاب

انوری:

بر ماه مشک داری و بر سرو بوستان

در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب

خاقانی:

تا بوی مشک تو یابد همی‌زند

دم از هزار روزن چون مجمر آفتاب

انوری:

هر صبحدم بسوزد بهر بخور او

مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب

خاقانی:

سلطان یکسواره تو آن که تا ابد

از بهر تو بر آید از خاور آفتاب

انوری:

چون تیغ نصرت تو بر آرد سر از نیام

گویی همی بر آید از خاور آفتاب

خاقانی:

خاقانیی که هست سخن پروری چنانک

روشن ز نظم اوست گهرپرور آفتاب

انوری:

کامل ز ذات اوست خردپرور آدمی

قاهر ز جود اوست گهرپرور آفتاب

خاقانی:

با بزم‌ت اجتماع طرب سال و مه چنانک

از باده هلال لب ساغر آفتاب

انوری:

در جشن آسمان‌وش تو ریخته به ناز

ساقی ماهروی تو در ساغر آفتاب

۳-۲-۱) خاقانی و سیف فرغانی

سیف‌الدین قصیده آفتابی خود را در دو مطلع ساخته که مطلع اول آن چنین است:

ای جلوه کرده روی تو خود را در آفتاب

وی گشته نور روی تو را مظهر آفتاب

(سیف فرغانی، ۱۳۷۸: ۷۸)

و پس از ۲۱ بیت، بدین شکل تجدید مطلع کرده است:

گر سایه جمال تو افتد بر آفتاب

فایض شود ز پرتو او بی مر آفتاب

وزن: در بحر مضارع مثنیٰ مخرب مکفوف مقصور = مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

اشتراک با قصیده خاقانی در قافیه و ردیف و شروع قصیده با حرف ندای «ای»

واژگان مشترک قافیه: بستر، انور، نیلوفر، افسر، لشکر، مجمر، احمر، مادر، ابتر، خاور، دلبر، زر، ساغر، مضمَر، چنبر، عنبر، گوهر؛ (۱۷ بیت با قافیه مشترک)
 مشترکات در مضمون و تصویرگری و واژه‌سازی این دو شاعر را با هم مقایسه کنید:
 خاقانی:

شاهنشه ملوک قزل ارسلان که هست

از رای و روی او به سپهر انور آفتاب

سیف:

شاهی به پشت گرمی روی تو می‌کند

بر رقعۀ فلک ز رخ انور آفتاب

خاقانی:

ای کان لطف و عنصر مردی نپروید

در صد هزار کان چو تو یک گوهر آفتاب

سیف:

از سایه تو خاک چو زر می‌شود چه غم

گر سنگ را دگر نکند گوهر آفتاب

خاقانی:

بسیار کرده دفتر خوبی مطالعه

جز روی تو نیافته سر دفتر آفتاب

سیف:

بر دفتر جمال تو وقت حساب حسن

ز آحاد کمتر است بر آن دفتر آفتاب

خاقانی:

سرسبز باش چون فلک و رویت از نشاط

اقبال کرده همچو عقیق احمر آفتاب

سیف:

از شرم روی توست که هر شام می‌شود

در روضه فلک چون گل احمر آفتاب

خاقانی:

عمری است تا به مشرق و مغرب همی رود

با کام خشک و چشم تر ای دلبر آفتاب

سیف:

چون شد ز تاب مهر تو هر ذره‌ای ز من

در سایه هوای تو ای دلبر آفتاب

خاقانی:

این شعر آفتابی بکسرش نگر که داد

از مهر سینه شیرش چون مادر آفتاب

سیف:

تقدیر منع شیر کند از لبان نور

اطفال ذره را که بود مادر آفتاب

اگرچه تقدیم یا تأخر سرودن قصیده خاقانی، اثیر و انوری بر ما معلوم نیست؛ اما مشابهت‌های موسیقایی، تصویری و مضمونی این اشعار، بیانگر ارتباط شاعران و استقبال از شعر یکدیگر دارد.

۱-۳ - خاقانی و مجیر بیلقانی

صرف‌نظر از رابطه مشهور استاد و شاگردی میان خاقانی و مجیر که به نثار و مهاجرات منجر شد، قصیده مشترکی در دیوان خاقانی و مجیر دیده می‌شود که به نظر از دیوان خاقانی به دیوان مجیر راه یافته است. این‌که مشابهت سبکی شعر این دو و خطای کاتبان منجر به این اتفاق شده یا سرقت ادبی، در این‌جا مورد بحث نیست؛ آن‌چه مهم هست، قصیده آفتابی خاقانی، در میان اشعار مجیر نیز با کاستی دوازده بیت، با اختلاف در ضبط برخی واژه‌ها و بدون تخلص به چشم می‌خورد^۱ (مجیر بیلقانی، ۱۳۵۸: ۲۳-۲۴). بی-تردید در بازنگری و تصحیح مجدد دیوان خاقانی و چه بسا مجیر بیلقانی، مواردی از این دست توجه بیشتری می‌طلبد.

۱-۴ - جایگاه ردیف‌های اسمی

افزون بر ارزش موسیقایی ردیف در شعر فارسی، و وجه التزام‌گونه‌اش که شاعر را ملزم به ذکر آن می‌کند، می‌توان به دو نکته بلاغی در این باره اشاره کرد:

در اشعاری با ردیف فعلی، زبان شعر از نظر ترتیب ارکان به زبان هنجار نزدیک می شود؛ اما کاربرد ردیف اسمی (غیر فعلی) زبان را از هنجار خود دور می کند و رستاخیزی در ترتیب ارکان به وجود می آورد؛ نکته ای که از نظر شکل گرایان می تواند عامل حرکت از زبان به سوی ادبیات به شمار رود. دیگر آن که، با وجود محدودیتی که ردیف اسمی می تواند در تصویرآفرینی برای شاعر به وجود آورد، در شعر شاعران تصویرآفرین خود می تواند عامل مهمی در خلاقیت و آفریدن تصویرهای نو محسوب شود.

در قصیده آفتابی خاقانی، ردیف «آفتاب» شاعر را به خلق تصویرهای نو رهنمون کرده است:

تا بوی مشک زلف تو یابد، همی زند

دم از هزار روزن چون مجمر آفتاب

کسوت کبود دارد و رخ زرد سال و ماه

در عشق رویت ای بت سیمین بر آفتاب

در آرزوی روی تو هر صبحدم چو من

رخسار زرد خیزد از بستر آفتاب

از دیگر کاربردهای زیبا و تصویرآفرین ردیف اسمی در دیوان خاقانی می توان از اشعاری با ردیف «آینه»، «صبح» و «کعبه» نام برد.

۵-۱ - ارسال؛ نام عام غلامان

ارسال - علاوه بر معنی شیر در ترکی - نام عام غلامان و چاکران بوده است. میبیدی در تفسیر سوره یوسف، در بیان غیرت عاشقی (عشق خدا به یعقوب)، رسوایی عشق یعقوب به یوسف را بهانه ای می خواند برای پنهان کردن عشق به یعقوب: «آن روز که تخم درد عشق در دل های آشنایان پاشیدند، دل یعقوب پیغامبر بر شاهراه این حدیث بود؛ از تجرید و تفرید عمارت یافته، در بوتۀ ریاضت به اخلاص برده، قابل تخم درد عشق گشته. چون آن تخم به زمین دل وی رسید، آب رشّ علیهم من نوره آن را پرورش داد تا عبهر عهد برآمد، آنکه جمال یوسفی از روی بهانه، قبلۀ وی ساختند و بشریت را به جنس خود راه نمودند و این آواز برآوردند که حلق یعقوب در حلقۀ دام ارادت یوسف آویختند و نقطۀ حقیقت در پرده غیرت؛ می گوید: ارسالم خوان تا کس بنداند که کیم» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۱۷).

استفاده از نام ارسلان به عنوان نام عام برای غلامان و چاکران، در خلق مطلع این قصیده مدّ نظر خاقانی بوده است و شاعر برای دور ساختن این معنی پست از ذهن مخاطب و شنونده، ماه و آفتاب را بنده و چاکر ممدوح خود - قزل ارسلان - خوانده و گفته است:

ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب

یک بنده تو ماه سزد دیگر آفتاب

۶-۱ - ارتباط انتخاب ردیف «آفتاب» با نام ممدوح (قزل ارسلان)

اثیرالدین اخسیکتی در مدح شمس‌الدین فرامرز به مناسبت کنیه ممدوح (شمس‌الدین)، او را با عنوان «آفتاب زمین» با آفتاب آسمان مقایسه کرده و گفته است:

چاکر شو آفتاب فلک را از آن که هست

در پیش آفتاب زمین، چاکر آفتاب

(سجادی، ۱۳۴۷: ۴۳۱)

در شعر متنبی نیز این نگاه به نام ممدوح (سیف‌الدوله) و معنی نامش در قصیده‌ای که در سال ۳۴۲ هـ. ق در تهنیت عید قربان سروده، دیده می‌شود:

فَإِذَا عَجَبًا مِنْ دَائِلٍ أَنْتَ سَيْفُهُ

أَمَا يَتَوَقَّى شَفَرَتِي مَا تَقَلَّدَا

(متنبی، ۱۳۸۲: ۹-۱۰)

ترجمه: شگفتا دولتمردی که تو (سیف‌الدوله) شمشیرِ اوئی! آیا از لبه‌های تیز آن چه به گردن افکنده، نمی‌هراسد؟]

توجه عام خاقانی به صبح (= خورشید و آفتاب) در بسیاری از اشعارش مشهورتر از آن است که نگارنده بخواهد سخنی از آن به میان آورد؛ اما آنچه در مطالعه اشعاری که در مدح قزل‌ارسلان سروده خودنمایی می‌کند، توجه خاص او به صبح و خورشید (= مهر = آفتاب) است. به بیان دیگر، در عموم اشعاری که در مدح قزل‌ارسلان سروده، توجه به صبح و خورشید (= مهر و آفتاب) دیده می‌شود. از این منظر، گاه سلطان، خورشید خوانده می‌شود؛ چنان‌که شاعر در بیت زیر، اتابک ایلدگز را آسمانی دانسته که فرزند او، قزل‌ارسلان، در حکم خورشید آن است:

هست اتابک آسمانی کاین خلف خورشید اوست

آسمان را افسر از خورشید انور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۳)

گاه خورشید، سلطان (سلطان یک‌اسبه آسمان) می‌شود:

سلطان یک اسبه سایه چتر

بر ماهی آسمان برافکند

(همان: ۵۰۹)

و در ترکیب‌بند خود، خورشید را با شاه یکی می‌کند:

صبح ار نه مرید آفتابست

چون آه مریدسان زند صبح

گر عاشق شاه اختران نیست

پس چون دم جان فشان زند صبح

چون شاهد شاه بیند از دور

خنده ز میان جان زند صبح

(همان: ۵۰۵)

نیز قزل‌ارسلان در برابر شاه مشرق (خورشید) شاه مغرب است:

امر ملک الملوک مغرب

هم‌رتبت کن فکان ببینم

(همان: ۲۶۸)

و از آن بالاتر، شاه مشرق از او کسب نور می‌کند:

ای تاجدار خسرو مغرب که شاه چرخ

در مشرقین ز جاه تو کسب ضیا کند

(همان: ۸۴۹)

افزون بر توجه خاص خاقانی به صبح و آفتاب در اشعاری که در مدح قزل‌ارسلان سروده، به نظر می‌رسد که شاعر در انتخاب ردیف این قصیده نیز به معنای نام ترکی ممدوح خود (قزل‌ارسلان = شیر سرخ) توجه داشته است. این معنی هم از منظر استعاری و هم از منظر اساطیری می‌تواند در ذهن شاعر شکل گرفته باشد. به هر روی، خاقانی در قصیده‌ای دیگر هم که در مدح قزل‌ارسلان سروده به معنی نام او (غضنفر = اسد = صدف‌ر = شیر) توجه دارد:

سگ درگاه او قلاده حکم	در گلوی غضنفر اندازد
... اسد از سهم ناخنان ریزد	عقرب از بیم نشتر اندازد
... فلک ار خلعت بقا برسد	بر قد شاه صفدر اندازد
... دشمن بد نهاد فعل سگی	به شه شیرمنظر اندازد

(همان: ۱۲۴-۱۲۶)

نیز:

خورشید اسد سوار یابم بهرام زحل سنان ببینم

(همان: ۲۶۸)

۷-۱- ارتباط و اشارات نجومی

ذکر اشاره‌ی شاعران این دوره؛ به‌ویژه خاقانی به نجوم، آشکارتر از آن است که نگارنده بخواهد نمونه‌ای برای آن ذکر کند؛ لیکن به نظر می‌رسد که نام ممدوح و ارتباط آن با شیر= اسد، ذهن و اندیشه‌ی شاعر را از گذر جریان سیال ذهن، به آفریدن تصاویر و اشارات نجومی رهنمون کرده است.

در نجوم احکامی «اسد»، خانه‌ی شرف خورشید است و آفتاب در این برج (ماه دوم تابستان) در نهایت قوت و درخشندگی است؛ هم‌چنین تحویل خورشید در برج اسد، دلالت بر حال ملوک و عدل ایشان دارد (مصقی، ۱۳۸۱: ۲۴۸).

چه فخر یال شه را از صیدگور و آهو کز صید شیرگردون هم‌عارداشت یالش

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۲۹)

نیز خاقانی ضمن یادکرد از برج اسد با تعبیرهای گوناگونی چون شیر گردون، شیر فلک و شیر چرخ، به رفتن هر ماهه ماه به این برج اشاره کرده است:

مه زان به اسد رسد به هر ماه تا در دم شیر نمان ببینم

(همان: ۲۶۶)

در توضیح باید گفت که منازل هشتم، نهم، دهم، یازدهم و سیزدهم ماه (ذراع: بازوی شیر، نثره: ملاز شیر، طرف: چشم شیر، جبهه: پیشانی شیر که چهار ستاره‌اند و روشن‌ترین آن‌ها را قلب‌الاسدالملکی خوانند؛ عو: چهار ستاره‌اند و تازیان گویند که سگانند از پس شیر بانگ همی‌کنند)، در صورت فلکی اسد واقع‌اند (مصقی، ۱۳۸۱: ۷۵۲-۷۵۶).

همراهی ماه و شیر در شعر خاقانی نمونه‌های دیگری هم دارد:

مثل عطاردی چرا چون مه نو نه مقبلی

طالع اسد تو را و تو چون سرطان بهمدبری

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۲۲)

نیز:

از سر تیغست که ماه ازوست برص دار

بر تن شیر فلک جذام بر آمد

(همان: ۱۴۶)

علاوه بر تناسبی که میان آفتاب و ماه وجود دارد، ارسال در معنی شیر یا اسد (برج اسد) که منزل ماه است، می‌تواند سبب حضور توأمان ماه و آفتاب در مطلع قصیده مورد نظر شده باشد! این ملازمت ماه و خورشید (آفتاب = مهر) در قصیده‌ای دیگر هم در ستایش قزل‌ارسلان دیده می‌شود:

هر مه که به یک وطن مه و خور

با هم چو دو عشق‌دان بینم

حالی به وداع از اشک هر دو

لون شفق ارغوان بینم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۶۶)

نیز:

دوش چون خورشید را مصروع خاور ساختند ماه‌نو را چون حمایل چفته‌پیکر ساختند
... مهر چون در خوشه‌یک‌مه‌ساخت خرمن‌روشان

ماه را صاع‌زرشاه مظفر ساختند

(همان: ۱۱۲)

دیدنی که شکافت مصطفی ماه

او خورشید آن چنان شکافت

(همان: ۵۱۲)

در فرهنگ اصطلاحات نجومی، همراهی خورشید و ماه بیشتر در مدح، مقابله، مقایسه و تناسب دانسته شده است (مصقی، ۱۳۸۱: ۲۴۶). براین اساس، ملازمت ماه و خورشید در مدح قزل‌ارسلان، چه بسا بتواند ایلدگز و پسرش (قزل‌ارسلان) را به ذهن متبادر کند! «همدمی ماه و مهر» از دیگر تعبیر بر ساخته خاقانی است. هر یک از سیارات هفتگانه در نجوم قدیم، برای حرکت در فضا مدارهایی دارند. ماه، مدار خود را در مدت یک ماه

طی می‌کند و خورشید مدار خود را در یک سال به پایان می‌برد؛ در نتیجه ماه در یک سال، دوازده بار روبه‌روی خورشید می‌رسد و مدت دو شب در آسمان دیده نمی‌شود؛ سپس خورشید را پشت سر می‌گذارد و می‌گذرد. رسیدن ماه مقابل خورشید، به طور اعم، قران و به‌طور اخص، اجتماع نام دارد و حالت ماه را به اعتبار آن که نور قمر در این مدت سترده می‌شود، محاق نامند. خاقانی از این اجتماع و محاق به همدمی مهر و ماه تعبیر کرده است (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۲۹):

گر به سی روز دو شب همدم ماه آید مهر

سی شب از من به چه تأویل جدایید همه

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۰۷)

۸-۱- جنبه‌ی اساطیری

بر وی همای عدل تو چون سایه افکند

سیمرغ وار گیرد زیر پر آفتاب

(همان: ۶۰)

با توجه به این بیت، به بررسی نمادهای اساطیری قصیده می‌پردازیم:

۸-۱-۱- پیوند سیمرغ و خورشید

سیمرغ (عنقا) از جمله عناصر اساطیری قابل توجهی است که در ادبیات فارسی به گونه‌های متعددی حضور یافته است. طبق روایت شاهنامه، سیمرغ، زال را که پدرش به کوهی نهاده بود، برداشته، پرورش می‌دهد و هنگام زادن رستم هم زال پری از سیمرغ را آتش می‌زند. در جنگ رستم با اسفندیار نیز سیمرغ به تقاضای زال و با افکندن پر آن مرغ در آتش، به کمک رستم می‌آید و او را به درخت گز هدایت می‌کند (سجادی، ۱۳۸۲: ۸۸۱).

سهروردی در رساله‌های عقل سرخ و صفیر سیمرغ، طلسم سخن خویش را بر وجود سیمرغ بسته و اسرار فلسفی بسیاری را در ابهام وجود این پرنده‌ی سرزمین اساطیر، پنهان ساخته است و در بعضی از رساله‌های دیگر خود نیز اشاراتی در این خصوص دارد (سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۰۴).

در مثنوی عارفانه‌ی عطار، سی‌مرغ به ذات خورشیدی سیمرغ متصل گشته و تبدیل به وجودی واحد می‌گردند. ناپیدایی و تنهایی سیمرغ، دستاویزی برای تمثیل ذات خداوند به اوست (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۸۱).

در منطق‌الطیر، خورشید رمز سیمرغ قرار گرفته است:

آفتاب قربت از پیشان بتافت

جمله را از پرتو آن جان بتافت

(عطار، ۱۳۸۳: ۴۲۶)

بی‌زبان آمد از آن حضرت خطاب

کآینه است این حضرت چون آفتاب

(همان: ۴۲۷)

سیمرغ و خورشید، هر دو، مقام پادشاهی دارند. سیمرغ پادشاه مرغان است و بلندآشیان؛ و خورشید، سلطان یک‌سواره گردون. نظامی نیز به وجه‌شبه سیمرغ و خورشید در چیرگی بر افق توجه دارد:

پیش سیمرغ آفتاب شکوه

شد چو مرغ پرنده کوه به کوه

(نظامی، ۱۳۸۶: ۲۲۴)

پیوند دیگر سیمرغ با خورشید، در نیروبخشی است. در افسانه‌های ایرانی، مالیدن پرهای سیمرغ بر تن، سبب درمان زخم‌ها و بازیابی نیروی جوانی است (کورجی کویاجی، ۱۳۸۰: ۴۲). از سوی دیگر خورشید نیز به جهت گرمابخشی خود نشانه‌ی حیات و سرچشمه‌ی نیروی انسان است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

سیمرغ در بندهشن، نگهبان دروازه‌ی ماه و خورشید پنداشته می‌شود (همان: ۵۰۱)؛ و عده‌ای گمان برند که آفتاب از آشیان سیمرغ (کوه قاف) طلوع و در آن غروب می‌کند. این کوه، منزلگاه ایزد مهر و فروغ و روشنی و صفا بوده است (همان: ۶۲۴).

خاقانی نام سیمرغ را به‌تنهایی و نیز در ترکیباتی چون سیمرغ‌بیکر، سیمرغ‌فش، سیمرغ‌وار، سیمرغ‌خمش و سیمرغ‌زرین‌پر، بارها در دیوان آورده است (سجادی، ۱۳۸۲: ۸۸۲).

عید همایون فر نگر، سیمرغ زرین‌پر نگر

ابروی زال زر نگر، بالای کهسار آمده

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۸۸)

این بیت، شاهد گویایی از پیوند سیمرغ و خورشید است. خاقانی در این بیت، از ترکیب وصفی «سیمرغ زرین‌پر»، خورشید را اراده کرده است.

۲-۸-۱- پیوند هما و سیمرغ

هما مرغی افسانه‌ای همانند سیمرغ است که فرخنده‌فال و پیک سعادت پنداشته می‌شده و به همین دلیل به مرغ سعادت نیز معروف است. قدما معتقد بودند هرگاه هما بر سر کسی بنشیند او را پادشاه کنند (یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۸۸). در فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی آمده است که مردم به تفأل در زیر سایهٔ هما می‌رفتند (سجادی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۳۶)؛ و در کتاب سیمرغ در قلمرو فرهنگ / ایران می‌خوانیم که سایهٔ سیمرغ نشانهٔ پیروزی و آسایش است (سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۴۵).

هما در اشعار خاقانی در ترکیباتی چون همای دولت، همای جشن، همای نصرت و همای همت آمده است (سجادی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۶۳۶).

خاقانی در مدح قزل‌ارسلان هما را در فتح، رایت و بخت او جلوه می‌دهد:
چون همای فتح پور الدگزر بگشاد بال

کرکسان چرخ از آن خونخوارگان خور ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۵)

از شکوه همای رایت شاه

کرکس آسمان پر اندازد

(همان: ۱۲۵)

پرواز همای بخت الـ

بر کرکس آسمان مبینام

(همان: ۵۱۴)

و باز در مدح قزل‌ارسلان، سیمرغ را این چنین به خدمت می‌گیرد:

رضای خاطر تو چون تویی تواند جست

که آب و دانه سیمرغ جم تواند داد

(همان: ۸۵۰)

در بارگه دوم سلیـمان

سیمرغ کرم عیان ببینم

(همان: ۲۶۸)

میر ما را از پر روح الامین و زلف حور

پر تیر و پرچم رخس مضمّر ساختند

(همان: ۱۱۴)

توضیح آن که در تفسیر داستان منطق/الطیر، برخی سیمرغ را نمادی از جبرئیل (روح-الامین) دانسته‌اند (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۵۷).

در پیوند سیمرغ با هما باید خاطر نشان نمود که شهپر به هما و نیز به سیمرغ (پادشاه مرغان) نسبت داده شده است:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او

زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود

(حافظ، ۱۳۶۸: ۱۴۱)

مرغابی و تذرو و کبوتر از آن من

ظل هما و شهپر عنقا از آن تو

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۸۰)

بیت زیر شاهد دیگری از همراهی هما و سیمرغ در دیوان خاقانی است:

تا شد اقبالش همای قاف تا قاف جهان

کوه قاف ادبار عنقا برنتابد بیش از این

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۳۹)

اما در بحث ما، چنان که از ابیات قصیده برمی‌آید، خاقانی کان خاطر خود را در سایه تربیت و عدل قزل‌ارسلان، چون سیمرغی چیره بر آفاق می‌داند و می‌گوید نام قزل‌ارسلان سبب کرنش و تعظیم آفتاب در برابر شعر آفتابی خاقانی خواهد بود.

۳-۸-۱- پیوند شیر و خورشید

افزون بر این قصیده که در آن شیر (ارسلان) با خورشید (آفتاب) عجین گشته است، خاقانی در جای دیگری نیز در مدح قزل‌ارسلان، از شیر و آفتاب یاد می‌کند:

آن نگویم کز دم شیر فلک وز آفتاب

پرچم و طاسش برای خنگ و اشقر ساختند

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱۴)

پیشینه‌ی شیر و خورشید مربوط می‌شود به روزگاران کهنی که ایرانیان برای خود پرچم و درفش داشته‌اند. از مجموعه روایات، چنین برمی‌آید که خورشید مظهر خداوند و

شیر نشانه‌ی قدرت و اقتدار و هر دو به نوعی به شاهان مربوط بوده‌اند (یاحقی، ۱۳۸۶: ۵۳۰). در ایران کهن، اهمیت خورشید تا آن‌جا بود که بسیاری از امور، از جمله نبردها پس از برآمدن خورشید انجام می‌شدند. خورشید هم در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران‌زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت بالای چادر شاه و حتی روی درفش پادشاهان نقش خورشید قرار داشته است (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳۳۹).

در میان انواع پرچم‌هایی که در شاهنامه مجسم شده‌اند، خورشید و شیر، علامت خاص کسانی بوده است که از حیث مرتبه و مقام بر دیگران تقدم داشته‌اند (همان: ۵۳۱). خورشید به عنوان درخشان‌ترین اجرام آسمان، در نظر مردم باستان، بلندترین جایگاه را داشته و شیر هم به عنوان دلیرترین درندگان به نیرومندی و پهلوانی معروف بوده است (همان: ۵۳۳).

در دیگر رمزپردازی‌های شیر و خورشید، شیر نشانه‌ی خورشید و دشمن باران است (صمدی، ۱۳۶۷: ۲۵)؛ هم‌چنین شیر از درجات متشرفان بلندپایه‌ی آیین مهری است (ورمازرن، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

خاقانی در قصیده‌ی «ایوان مدائن» به نقش شیر بر درفش ساسانیان اشاره دارد:

این است همان صفا از هیبت او بردی

بر شیر فلک حمله، شیر تن شادروان

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۵۹)

۹-۱ - چند نکته در شرح

در شرح این قصیده، نکات چندی به نظر می‌رسد:

روی چو آفتاب به چشم چو نرگست

آن تازگی دهد که به نیلوفر آفتاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۵۹)

در توضیح این بیت، شاهد زیر قابل استفاده است:

به لشکرگاه دارم روی و بر سلطان فشانم جان

گران دریاست وین خورشیدمن نیلوفرم باری

(همان: ۶۹۳)

گل نیلوفر اقسام گوناگونی دارد و نوعی از آن که در آب می‌روید، با طلوع خورشید شکفته و هنگام غروب فرو بسته می‌شود. از این رو نیلوفر را مفتون آفتاب دانسته‌اند (یاحقی، ۱۳۸۶: ۸۴۱). خاقانی در بیت زیر نیز به این موضوع اشاره دارد:

نیلوفر خورشید جمال تو منم

خاکستر آتش خیال تو منم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۲۸)

در بیت مورد نظر، خاقانی با توجه به تناسب نرگس و نیلوفر، استعاره‌ی مرسوم نرگس از چشم، تشبیه روی ممدوح به آفتاب و چشمان ممدوح به نرگس - در ضمن تشبیهی مضم - چشمان وی را نیز به نیلوفری تشبیه کرده که از خورشید روی او طراوت می‌یابد! نمود ارزش بلاغی بیت در گرو یادآوری این نکته است که گل نرگس در برابر آفتاب پژمرده می‌شود.

* سلطان یک‌سواره‌ی تو آن که تا ابد

از بهر تو برآید از خاور آفتاب

(همان: ۵۹)

استعلامی در شرح این بیت نوشته است: «یک‌سواره یعنی سوارکار ماهر، و سلطان یک‌سواره‌ی تو یعنی وجود تو یا سلطنت مقتدر تو» (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲۶۰).

در این بیت چند نکته به چشم می‌خورد:

نخست آن که «سلطان یک‌سواره» [آسمان]، خورشید است و با وجود درستی معنای استعلامی (همان)، خاقانی در مصراع اول ممدوح را با آفتاب یکسان کرده و در مصراع دوم پا را فراتر گذاشته و برآمدن آفتاب را به خاطر قزل‌ارسلان می‌داند.

دیگر آن که در این بیت، اگر مطابق کاربرد زبانی این روزگار، خاور را به معنی مشرق بگیریم؛ یعنی: طلوع خورشید از مشرق همه‌روزه از بهر توست. خاقانی در شاهد زیر، خاور را در معنی مشرق به کار برده است:

ماه چون در جیب مغرب برد سر

آفتاب از دامن خاور بزاد

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۵۸)

لیکن خاور در کاربرد کهن خود به معنی مغرب به کار رفته است. معین در حاشیه‌ی برهان می‌نویسد: «خاور بازمانده‌ی کلمه‌ی پهلوی خوربران یا خوروران به معنی مغرب است و مشرق را خوراسان می‌گفتند و بعضی گویندگان خاور را به معنی درست خود؛

یعنی مغرب آورده‌اند...» (برهان قاطع، ذیل خاور، به نقل از: سجادی، ج ۱، ۱۳۸۲: ۳۹۰).
خاقانی معنی مغرب را نیز از خاور اراده کرده است:
چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق

افتاد نان سیمین اندر دهان خاور

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۸۶)

با توجه به بیت فوق، اگر در بیت مورد تحلیل، خاور را به معنی مغرب بگیریم، یعنی: آفتاب از بهر تو از مغرب می‌آید که در این صورت یادآور ماجرای سلیمان نبی است که خورشید به خاطر او از مغرب برآمد: «هنگامی که نماز سلیمان فوت شد، خورشید به دعای او بازگشت و سلیمان نماز خود را به‌جا آورد... قوله تعالی: إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ / فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ [سورة ص/۳۲-۳۱]» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۳۴۲). اشاره به این موضوع در شعر خاقانی مسبوق به چند نمونه است:

هم‌خانه شوی از آن عیسی

رجعت کنی از اشارت جم

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

نیز:

شبانگه آفتاب آوردی از رخ

مرا عهد سلیمان تازه کردی

(همان: ۶۷۶)

یا:

آفتاب از غرب گفتی بازگشت از بهر حاج

چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده‌اند

گفتی از مغرب به رجعت کرده مشرق آفتاب

لاجرم حاج از حد بابل خراسان دیده‌اند

(همان: ۹۳)

تأیید سلیمان (= جمشید) دانستن قزل‌ارسلان نیز، بیت زیر از ترکیب‌بند خاقانی در

مدح اوست:

جمشید زمانه شاه مغرب

اقطاع ده جهان دولت

(همان: ۵۱۱)

۱-۱۰ (۱) دو تصحیح

۱-۱۰-۱- تصحیح در بیت «گویا بُد از تو تربیتی کان خاطرش/ خندد ز قدر گوهر
نظمش بر آفتاب»

متن، مطابق نسخه مصحح عبدالرسولی و سجادی است؛ در چاپ دیوان به کوشش حسین نخعی، این قصیده ضبط نشده است (خاقانی، بی تا)؛ استعلامی در متن قصاید، همان ضبط سجادی و عبدالرسولی را اختیار کرده است. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۵۹) لیکن در دیوان ویراسته‌ی کزازی، توضیحی در پاورقی درباره‌ی این بیت دیده می‌شود:

در متن س و ع، "گویا بد" آورده شده است که معنایی سنجیده و نغز و درست در بیت نمی‌تواند داشت. به گمان بسیار، ریخت درست "گر یابد" است: اگر کان خاطر خاقانی از تو تربیتی بیابد، گوهر سخن او از قدر بر آفتاب خواهد خندید (خاقانی، ۱۳۷۵: ۹۰).

به نظر نگارنده نیز، شکل "گر یابد" به دلایل زیر بر شکل "گویا بد" ترجیح دارد. تناسب و هماهنگی واژه‌ها را در این بیت و بیت بعدی ملاحظه کنید:

گر یابد از تو تربیتی کان خاطرش

خندد ز قدر، گوهر نظمش بر آفتاب

بر وی همای عدل تو چون سایه افکند

سیمرغ وار گیرد زیر پر آفتاب

گر/ چون: "چون" در بیت بعدی به عنوان ادات شرط، قرینه‌ای بر ترجیح ضبط "گر" در این بیت به عنوان ادات شرط بر ضبط "گویا" است. یابد/ افکند/ خندد/ گیرد: حضور افعال التزامی خندد/ افکند/ و گیرد در این دو بیت - به عنوان ریختی از فعل که پس از ادات شرط و در پاسخ شرط می‌آید - نیز گواهی بر ترجیح پیشنهاد تصحیح یاد شده است. بر این دو دلیل باید ترجیح معنی حاصل از این ابیات را با توجه به تصحیح پیشنهادی بر ضبط موجود افزود.

۱-۱۰-۲ (تصحیح رسم الخط و شرح بیت:

با بزمت اجتماع طرب سال و مه چنانک

از باده‌ی هلال لب ساغر آفتاب

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۵۹)

نظر دکتر استعلامی در خصوص این بیت چنین است:

منظور این است که عمرت به شادی بگذرد. اجتماع در ستاره‌شناسی، قرار گرفتن دو اختر در یک برج است؛ اما این‌جا از اجتماع بزم قزل‌ارسلان با شادی است، که به هر حال طالع خوب است (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۶۱).

و نظر دکتر کزازی در این باره بدین شرح است:

بادهٔ هلال را می‌توان باشگونه‌ی (مقلوب) هلال باده دانست، مانند قد سرو و سرو قد؛ بدین‌سان خاقانی چنبیری را که باده در جام بلورین پدید می‌آورد، به هلال مانند کرده‌است و بر آن رفته‌است که فروغ این چنبر رخشان، لب ساغر را چون آفتاب برمی‌افروزد؛ سپس اجتماع طرب را با بزم ستوده (ممدوح) به پیوند این هلال با آن آفتاب مانند کرده است (کزازی، ۱۳۹۱: ۱۲۵).

به نظر نگارنده، قرائت صحیح این بیت چنین است:

با بزم‌ت اجتماع طرب سال و مه چنانک

از باده‌ای هلال لب ساغر، آفتاب

یادآوری این نکته ضروری است که رسم‌الخط کهن واژه‌های مختوم به های غیر ملفوظ که یای نکره به آن‌ها افزوده می‌شود با یای کوچک (ء) بوده است؛ مانند: باده + ی نکره

رسم‌الخط کهن: باده

رسم‌الخط امروزی: باده‌ای

این رسم‌الخط بارها در مثنوی معنوی به کار برده شده است؛ مانند:

جمله معشوق است و عاشق پرده

زنده معشوق است و عاشق مرده

در تحفة‌العراقین خاقانی هم نمونه‌هایی از این کاربرد دیده می‌شود:

دانند ز ماه چرخ اخضر

تا ماه مقنع مزور

آن زنده سریست راه‌پیمای

وین هست فسردهٔ زمن‌پای (=فسرده‌ای)

(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۷۳)

من چون خبۀ گلوگرفته (= خبه‌ای)

لب بسته و دم فروگرفته

(همان: ۲۱۸)

چه بسا در بیت

«سلطان یکسوارة تو آن که تا ابد

از بهر تو برآید از خاور آفتاب»

نیز بتوان قرائت

«سلطان یکسوارة‌ای تو، آن که تا ابد

از بهر تو برآید از خاور آفتاب»

را پیشنهاد کرد.

در نهایت، معنی بیت با قرائت پیشنهادی چنین است:

همراهی و اجتماع بزم تو با طرب چنان است که از همراهی و اجتماع باده در جام، لب هلالی ساغر چون آفتاب می‌شود و می‌درخشد. ریختن باده در جام، هلال ساغر را به آفتاب بدل می‌کند. چنان‌چه پیشتر نیز اشاره شد، قران ماه و خورشید را اجتماع گویند.

نتیجه

جایگاه شعر خاقانی در مرحله‌ی گذر از سبک خراسانی به سبک عراقی، جایگاهی ممتاز است. با وجود گسترش جغرافیای شعر قرن ششم در چهار حوزه‌ی بزرگ ماوراءالنهر، خراسان، عراق و آذربایجان، شاعران این دوران با یکدیگر ارتباط، مکاتبه و مشاعره داشته و تحت تأثیر شعر یکدیگر قرار گرفته‌اند. از جمله‌ی این اشعار، قصیده‌ای است که با ردیف آفتاب، از قرن ششم بدین سو - آفتاب‌آسا - مکان و زمان را درنوردیده و در شعر اثیر اخسیکتی، انوری، خاقانی، سیف فرغانی، حزین، بیدل، امیرعلیشیر نوایی، محتشم کاشانی، و... تجلی کرده است.

نگارنده در این مقاله به تحلیل و توضیح ده نکته‌ی مهم و اساسی در قصیده‌ی آفتابی خاقانی پرداخته که می‌تواند تمهید و درآمدی برای شرح و تحلیل این قصیده به شمار رود. تأمل در این نکات ده‌گانه، افزون بر گواه ارتباط شاعران این دوره با یکدیگر، نشان‌دهنده‌ی دقت و تأمل خاقانی در شاعری و آگاهی وی از مخاطب‌شناسی، معناشناسی، درک موسیقی شعر، نجوم، اساطیر و... است.

- ۱- ر.ک: علی دشتی؛ خاقانی؛ شاعری دیرآشنا، صص ۸۵-۱۴۱.
- ۲- مظفر الدین عثمان (۵۸۲-۵۸۷). بعد از وفات ایلدگز، پسر بزرگتر وی نصرالدین محمد جهان‌پهلوان مقام او را در راندن امور ملکی یافت و برادر خود مظفرالدین عثمان قزل ارسلان را به آذربایجان و اران به امارت فرستاد ... چون اتابک جهان‌پهلوان وفات یافت، برادرش قزل ارسلان در دستگاه طغرل سوم زمامدار شد ... به زودی میان او و سلطان به هم خورد و قزل ارسلان طغرل را محبوس کرد و برای خود تهیبه‌ی اسباب سلطنت دید، اما در شعبان ۵۸۷ شبی او را کشته یافتند و بدنش پنجاه زخم وارد کرده بود و نسبت قتل او را بنا به عادات معمول آن ایام به فدائیان اسماعیلی بستند (لغت‌نامهٔ دهخدا: ذیل قزل ارسلان).
- ۳- ضیاءالدین سجادی در مقدمه‌ی خود بر دیوان خاقانی از سه قصیده، یک ترکیب-بند و یک قطعه در مدح قزل ارسلان یاد کرده و محمد استعلامی از پنج قصیده در مدح در این موضوع نام برده است (استعلامی، ۱۳۸۷: ۲۵۸).
- افزون بر چهار قصیده‌ای که نگارنده در متن مقاله یاد کرده است، استعلامی قصیده‌ی دیگری را با مطلع:

چون صبح دم عید کند نافه‌گشایی

بگشای رگ خم، که کند صبح‌نمایی

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۳۳)

در مدح این ممدوح می‌داند. سجادی با وجود درج این قصیده در نسخه‌ی مصحح خود، در پاورقی همان صفحه یادآور می‌شود که این قصیده در نسخهٔ مج جزء مدح قزل ارسلان آمده اما در نسخهٔ پا و ط در مدح اخستان است (همان: ۴۳۳).

ظاهراً مرحوم سجادی با وجود ضبط عنوان «در تهنیت عید و مدح اتابک اعظم مظفر قزل ارسلان بن ایلدگز» این چکامه را در مدح خاقان کبیر اخستان دانسته است! البته در این قصیده اشارت صریحی به قزل ارسلان دیده نمی‌شود.

(ظاهراً در ۵۵۲ سروده/ استعلامی ص ۸۳۷) / (با توجه به بیت:

کاندر سنه ثون اختر سعد / از طالع کامران ببینم

این قصیده در سال ۵۵۶ سروده شده است. سجادی: ص سی و نه مقدمه دیوان)

۴- این قصیده در هیچ‌یک از نسخ خطی دیوان خاقانی نیست و در چاپ مرحوم عبدالرسولی از تذکره خلاصه الافکار تقی‌الدین کاشی نقل شده است (خاقانی: ۵۸، حاشیه ۱۱).

۵- مانند ارتباط و مشاعره و مکاتبه رشید وطواط با خاقانی و ادیب صابر (ر.ک: صفا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۳۱).

۶- سجادی، ضیاء‌الدین: «شعرهای آفتابی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ش ۶ و ۵، صص: ۴۲۷-۴۳۶.

۷- انوری قصیده دیگری دارد با ردیف «ماه و آفتاب» به مطلع زیر:
ای از رخت فکنده سپر ماه و آفتاب در دولت تو کرده نظر ماه و آفتاب

(انوری: ۲۱)

و خاقانی شعر دیگری با همین ردیف آفتاب دارد:

خیل دی ماهی نهان کرد آفتاب چشمه بر ماهی روان کرد آفتاب

(خاقانی: ۴۹۳)

۸- این نکته در مقاله‌ی «رد پای استاد در اشعار مجیر بیلقان» از محمدابراهیم ایرج‌پور اصفهانی در صص ۵۰-۵۱ از جلد نخست مجموعه مقالات خاقانی‌شناسی گوشزد شده است. گفتنی است که قصیده یاد شده در دیوان مجیر بدون نسخه و تنها در نسخه‌ی اساس مصحح دیده شده است.

منابع

- استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). *نقد و شرح قصاید خاقانی بر اساس تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر*. دو جلد. تهران: زوآر.
- اقبال لاهوری، محمد. (۱۳۶۱). *دیوان*. تهران: پگاه.
- امیرعلیشیر نوایی. (۱۳۷۵). *دیوان*. به سعی و اهتمام رکن‌الدین همایون‌فرخ. تهران: اساطیر.
- انوری، علی ابن محمد. (۱۳۶۴). *دیوان*. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

- ایرج‌پور اصفهانی، محمدابراهیم. (۱۳۸۴). «ردّ پای استاد در اشعار مجیر بیلقان». مجموعه مقالات برگزیده همایش خاقانی‌شناسی. جلد اول. به کوشش فاطمه مدرسی - محبوب طالعی. ارومیه: جهاد دانشگاهی، صص ۴۸-۶۰.
- بیدل دهلوی، میرزا عبدالقادر. (۱۳۸۹). *دیوان*. به کوشش علیرضا قزوه. تهران: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۵). *دیدار با سیمرغ*. تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی.
- حافظ. (۱۳۶۸). *دیوان*، قزوینی - غنی. با تعلیقات علامه قزوینی. به کوشش عبدالکریم جریزه دار. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- حزین لاهیجی. (۱۳۷۴). *دیوان*. به تصحیح ذبیح اله صاحبکار. تهران: نشر سایه.
- خاقانی شروانی، بدیل‌ابن‌علی. (۱۳۷۷). *دیوان خاقانی شروانی*، به تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران: زوار.
- _____ (۱۳۷۳). *دیوان خاقانی شروانی*، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجّادی. چاپ چهارم. تهران: زوار.
- _____ (بی‌تا). *دیوان خاقانی شروانی*. به کوشش حسین نخعی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی شروانی*. جامه‌ها و ترکیب‌بندها، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. دو جلد. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۸۷). *تحفه‌العراقین* (ختم‌الغرایب). به کوشش علی صفری آق قلعه. تهران: میراث مکتوب.
- دشتی، علی. (۱۳۶۴). *شاعری دیرآشنا*، چاپ چهارم. تهران: اساطیر.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. چاپ دوم از دوره جدید، پانزده جلد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سجّادی، ضیاءالدین. (۱۳۴۷). «شعرهای آفتابی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. سال پانزدهم. شماره پنجم و ششم: مرداد.
- _____ (۱۳۸۲). *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی*. تهران: زوار.
- سلطانی‌گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران*. تهران: مبتکران.
- سیف فرغانی (۱۳۷۸). *دیوان*. با تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا. تهران: فردوس.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). *فرهنگ تلمیحات*. چاپ سوم. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح اله. (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات ایران*. تهران: فردوس.
- صمدی، مهرانگیز. (۱۳۶۷). *ماه در ایران از قدیمی ترین ایام تا ظهور اسلام*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۳). *منطق الطیر*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۱). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. چاپ هفتم، تهران: نشر مرکز.
- کورچی کویاجی، جهانگیر. (۱۳۸۰). *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*. ویراستار جلیل دوستخواه. تهران: آگاه.
- ماهیار، عباس. (۱۳۸۲). *ثری تا ثریا*. تهران: جام گل.
- متنبی (بی‌تا)، *دیوان ابی الطیب المتنّبّی*. بشرح ابی البقاء العکبری، ضبطه و وضع فهارسه مصطفی السّقاء، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبی. بیروت. لبنان: دار المرفه.
- مجیرالدین بیلقانی. (۱۳۵۸). *دیوان*. تصحیح و تعلیق محمد آبادی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- محتشم کاشانی. (۱۳۷۳). *دیوان*. به کوشش مهرعلی گرگانی. تهران: سعدی.
- مصفی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). *فرهنگ اصطلاحات نجومی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدة الابرار*. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. جلد پنجم. تهران: امیرکبیر.
- نظامی گنجوی. (۱۳۸۴). *کلیات خمسه*. مطابق نسخه تصحیح شده وحید دستگردی. به اهتمام پرویز بابائی. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- نظامی گنجه‌ای. (۱۳۸۶). *هفت پیکر*. تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به اهتمام و کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- رومازرن، مارتین یوزف. (۱۳۸۴). *آیین میترا*. ترجمه بزرگ نادرزاد. تهران: جامی.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.